

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان
۲۴ اگست ۲۰۰۹

شکوه

(۶) در المان :

{ م }

پیشه من ، نوکری . منزلش
بهر تسلاي دل ، از خاطرش
هفته یک مرتبه گیرم خبر
طفلی که معصوم و ، شده بی پدر
وای و جب ، دختر افغان نگر
کُلفَتِيَّ مردم المان نگر
جشن عروسی ، شبی دعوت شدیم
لحظه ای دور از غم غربت شدیم
خانمی دیدم به بر شوهرم
دیدن شان هوش ربود از سرم
وای و جب ، دختر افغان نگر
تیر جفا بر دل و برجان نگر
رفتم و گفتم که عزیز دلم
از غم هجران تو ، نیم بسلم

داد بر آورد ، که دیوانه زن
بسته نما آن دهن و دم مزن
وای وجب دختر افغان نگر
گشته کباب ، آتش سوزان نگر
عکسی نشان دادم و گفتم ، بین
عقد و عروسی چنان و چنین
پاره نمود و بیفگندش به دور
خارج از آنجا بنمودم ، به زور
وای وجب ، دختر افغان نگر
بخت بد و حال پریشان نگر
رو به پشاور ، بنگر صدهزار
مثل من افتاده ، قطاراً قطار
طفلی گوید ، پدر من کجاست
پاک کن چشم تر من کجاست
وای وجب ، سوی غریبان نگر
رو به پشاور به یتیمان نگر
طفلی گریان و دو چشمش به در
تا که بیاید پدرش از سفر
طفلی نالان ، ز پی لقمه نان
دست درازش طرف ناکسان
وای وجب ، سوی غریبان نگر
رو به پشاور به یتیمان نگر

شکوه

(٦) در المان :

{ ن }

دید و جب رفته به خوابِ عمیق
اشکِ غمی گشته به چشمش رفیق
در نظرش جلوۀ یک محکمه
مدعیانش همه با طنطنه
وای و جب ، حکمی ز قرآن نگر
جرم و جنایت به هزاران نگر
بقیه دارد